پاسخ به دلیل:

۱. مرحوم شیخ در مطارح الانظار به (۱-۱، ۱-۲-۱، ۱-۳) پاسخ می‌دهد:

« و فیه: أنّ العسر المدعی به إمّا أن یکون فی تشخیص الأعلم، أو فی الرجوع إلیه من البلدان النائیة، أو فی العمل بفتاویهم. و الجمیع کما تری قول ظاهریّ غیر أصیل:

أمّا الأول، فلأنّ تشخیص الأعلم لیس إلّا کتشخیص أصل المجتهد، فکما أنّ معرفة أصل الاجتهاد فی تشخیص المجتهد لیس فیها العسر و الحرج، کذلک معرفة أعلمیّته من غیره. و حلّه: أنّ الأعلمیّة موضوعة من الموضوعات المعروفة کالاجتهاد، یمکن إحرازها بالرجوع إلی أهل الخبرة، خصوصا بعد ملاحظة اعتبار مطلق الظن فی تشخیص الأعلمیّة دون الاجتهاد، کما سیأتی.

و أمّا الثانی، فلأنّ الرجوع إلی الأعلم یتقدّر بقدر الإمکان الغیر البالغ حدّ العسر و الحرج، فإن اقتدر علی أخذ فتاوی الأعلم المطلق من غیر عسر بلا واسطة الرسالة أو العدول- کما هو الغالب بعد فتح باب تألیف الرسائل و إیصالها إلی البلدان النائیة- تعیّن الأخذ بها، و إلّا تعیّن الرجوع إلی غیره مراعاة للأفضل فالأفضل.

و الحاصل: أنّ المراد بالأفضل و إن کان أفضل أهل عصره إلّا أنّ المناط مطّرد فی الأفضل الإضافی بعد تعذّر الأخذ من المطلق، فلا حرج حینئذ فی شیء.

و أمّا الثالث، فلأنّ الأعلمیّة لا تقتضی صعوبة العمل بالفتوی، بل ربّما یکون العمل بفتاوی غیر الأعلم أصعب، لکثرة إفتائه بالاحتیاط باعتبار عدم اقتداره علی استخراج حکم المسألة مثل الأعلم، خصوصا إذا کان خائضا فی بحر التقوی و الورع، و هذا واضح.»[1]

[توضیح: من غیر عسر بلا واسطه الرساله» ظاهراً باید چنین باشد: «من غیر عسر بواسطه الرسالة»

۲. نکته مهم در کلام شیخ آن است که اگر رجوع به «اعلم مطلق» (که از همه مجتهدان اعلم است) باعث عسر و حرج می‌شود باید به سراغ کسی برود که اعلم از مجتهدین دیگر است و رجوع به او باعث عسر و حرج نمی‌شود (اگرچه از کسانیکه یافتن آنها باعث عسر و حرج است، اعلم نیست)

۳. مرحوم شیخ در رسالة التقلید به (۱-۲-۲) هم پاسخ می‌دهد:

« و أما الحرج فان المدعی کان من جهة تشخیص مفهوم الأعلم، فهو فاسد بالبدیهة لوضوح معناه العرفی و لیس له معنی شرعی و لو فرض کونه مختلفا فیه بین العلماء تعین الرجوع فیها إلی فتوی

[1]. مطارح الانظار، ج۲، ص۶۶۱

من یحتمل أعلمیته فان تساویا فی احتمال الأعلمیة کان حکم المقلد التخییر فی الرجوع، لأنه فی هذه المسألة غیر قادر علی تحصیل فتوی الأعلم.»[1]

ما می‌گوییم:

گفته‌ایم که در اموری که مربوط به صفات مرجع تقلید است، نمی‌توان تقلید کرد. و این امور از مسائلی است که مقلد باید در آنها یا به عقل خود رجوع کند و یا با رجوع به کارشناسان، اطمینان پیدا کند.

۴. مرحوم آخوند در پاسخ به (۱-۲-۱) می‌نویسد:

«و لا عسر فی تقلید الأعلم لا علیه لأخذ فتاواه من رسائله و کتبه و لا لمقلدیه لذلک أیضا و لیس تشخیص الأعلمیة بأشکل من تشخیص أصل الاجتهاد مع أن قضیة نفی العسر الاقتصار علی موضع العسر فیجب فیما لا یلزم منه عسر فتأمل جیدا.»[2]

توضیح:

[اگر هم در جایی عسر و حرج موجود بود، به همان اندازه باید به سراغ غیر اعلم رفت، پس دلیل اخص از مدعاست]

۵. اینکه دلیل اخص از مدعاست از چند جهت قابل طرح است:

۱- حرج فقط وجوب را نسبت به کسی که در حق او حرج ایجاد شده است، برمی‌دارد و نه از همه مردم

۲- در حق شخص مکلف هم به اندازه‌ای که کسب اطلاع از فتاوی اعلم حرجی باشد، وجوب تقلید برداشته می‌شود (پس اگر بعضی از فتاوی را می‌داند، باید به آنها عمل کند)

۳- در حق شخص مکلف هم اگر اصلاً نمی‌تواند اعلم مطلق را تشخیص دهد، باید به سراغ اعلم نسبی برود و نه اینکه جایز باشد به سراغ هر مجتهدی برود [کلام شیخ انصاری]

۶. مرحوم حکیم هم در دلیل عسر و حرج (تمام صورت‌ها) می‌نویسد:

«و أما لزوم العسر فممنوع کلیة، کیف و قد عرفت أن المشهور المدعی علیه الإجماع وجوب الرجوع إلی الأعلم فی أکثر الأعصار، و لم یلزم من العمل بهذه الفتوی عسر علی المقلدین. نعم لو بنی علی وجوب الرجوع إلی الأعلم علی نحو یجب الفحص عنه مهما احتمل وجوده کان ذلک موجباً للعسر غالباً. لکنه لیس کذلک، لما یأتی. و بالجملة: محل الکلام ما إذا أمکن الرجوع إلی الأعلم بلا عسر و لا حرج.»[3]

---

[1] . مجموعه رسائل فقهیة و اصولیة، ص۷۹

[2] . کفایة الاصول، ص۴۷۵

[3] . مستمسک، ج۱، ص۲۷

توضیح:

[اگر کسی بگوید، باید برای تشخیص اعلم، همه علمای موجود را بررسی کند، و این کار موجب عسر و حرج است ولی چنین اندازه‌ای لازم نیست]

۷. مرحوم خویی در پاسخ به (۱-۲-۲) می‌نویسد:

« أما تشخیص مفهوم الأعلم فلما یأتی من أن المراد به هو من کان أقوی استنباطاً للأحکام و أمتن استنتاجاً لها من أدلتها، و هذا یتوقف علی معرفته بالقواعد و الکبریات و علی حسن سلیقته فی تطبیقها علی صغریاتها، و لا یکفی أحدهما ما لم ینضم إلیه الآخر، فالأعلم فی الأحکام الشرعیة کالأعلم فی بقیة الصنائع و العلوم کالهندسة و الطب و غیرهما، فکما أنه لا حرج فی تشخیص مفهوم الأعلم فی تلک الموارد فإن الأعلم فیها هو من علم بقواعدها و کبریاتها و کان له حسن سلیقة فی تطبیقها علی مواردها و صغریاتها، و لا یکفی فیه مجرد القوة علی الکبریات أو الإحاطة بالفروع بل یتوقف علی أن یکون الطبیب مثلاً مع ما له من الإحاطة بجمیع أقسام المرض و أدویتها و طرق معالجتها متمکناً من تطبیق تلک القواعد علی مواردها، فکذلک الحال فی علم الفقه کما بیّناه. إذن لا حرج فی تشخیص مفهوم الأعلم بوجه»[1]

۸. ایشان در پاسخ به (۱-۲-۱) می‌نویسد:

« و أما تمییز مصادیقه و أفراده فهو أیضاً ممّا لا حرج فیه، و ذلک فإن الأعلمیة نظیر غیرها من الأُمور تثبت بالعلم الوجدانی و بالشیاع المفید له و بالبینة، و هذا لا یمسّه أی حرج. »[2]

۹. و ایشان در پاسخ به (۱-۱) می‌نویسد:

« و أما تعلم فتاواه فلأنه یتیسّر بأخذ رسالته، و نشرها من السهولة بمکان و بالأخص فی زماننا هذا و ما یقاربه، و هذا لا نری فیه حرجاً بوجه. علی أنا لا نلتزم بوجوب الرجوع إلی الأعلم مطلقاً بل فی صورة العلم بالمخالفة بینه و بین غیر الأعلم فی الفتوی الّتی هی محل الکلام، و العلم بالمخالفة إنما یتحقق فیما إذا علم فتوی کلیهما، و هذا کما تری لیست فیه شائبة أی حرج. »[3]

توضیح:

---

[1]. التنقیح، ح۱، ص۱۱۱

[2]. همان، ص۱۱۲

[3]. همان

[آنچه مرحوم خویی واجب می‌داند، رجوع به اعلم است در صورتی که مکلف علم به مخالفت فتوای مفضول و اعلم داشته باشد، و در چنین صورتی مکلف فتوای اعلم را می‌داند(که مخالفت آن با مفضول را فهمیده است]